



26 جنوری 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش شانزدهم)

تا چه حد فتح "تل" بوسیله سپهسالار محمدنادرخان یک واقعیت عینی بود؟

نگاهی به چگونگی حمله بر "تل"، طوریکه ظفرحسن ایبک آنرا شرح میدارد، میتواند ما را به واقعیت موضوع بیشتر آشنا سازد و بر بسا ادعاهای قبلی خط بطلان بکشد. او در ادامه می نویسد: «سپهسالار محمدنادرخان در متون خریطه ای جنگی را که من آماده کرده بودم، مطالعه و بررسی کرد و بر اساس آن برنامه رزمی خویش را بنا نهاد، ولی موضوع را به کسی نگفت... روز بعد لشکر افغانی به روستای کوچک مرزی رسید که فاصله آن با پایگاه انگریزهای مستقر در تل و میرام شاه فقط یک روز پیاده راه بود... شامگاهان سپهسالار مرا و حضرت شوربازار را فراخواند و در مورد برنامه رزمی که آماده نموده بود، رأی ما را خواست... سپهسالار در عوض اینکه با افسران نظامی خود مشوره و برنامه جنگی خویش را آماده کند، خودش به تنهایی برنامه جنگی را ریخت و در مورد خوبی و خرابی آن از من که با هنر رزمی هرگز آشنا نبودم، خواهان مشوره و رأی شد و افسران خویش را به صورت کل بی خبر نگهداشت. هدف او این بود تا برانگیس ها حمله غافلگیرانه نماید و کسی برنامه هایش را به اطلاع دشمن ندهد... بر رازداری من و حضرت صاحب اعتماد بیشتر کرد. سپهسالار در توضیح برنامه جنگی اش گفت [پرسید]: حمله بنیادی را بر تل باید انجام داد و یا بر میرام شاه؟ تصمیم بر آن شد که باید با تمام نیرو بر "تل" حمله صورت گیرد و در اینصورت میان لشکریان انگریزی مستقر در کوهات و پیوار شق [دوپارچگی] پدیدار میگردد و امکان حمله انگریز بر کابل کاملاً مرفوع میشود. (شرح مزید در صفحه 170 - 171)

«روز دیگر (27 می) سپهسالار صبحگاهان همراه با تعداد زیاد لشکر به طرف تل حرکت کرد... هنوز فاصله ای را طی نکرده بودیم که با یک سپاهی برخورداریم که حامل پیام عبداللطیف خان برای سپهسالار بود [موصوف قبلاً طرف تل با یک دسته سپاه رفته بود تا برای ورود قوای اصلی به حفر مواضع دو عراده توپ بپردازد]. سپاهی برای ما گفت: مجاهدین منگل بدون اجازت به شهر تل حمله کردند و شهروندان تل از آنان به گرمجوشی استقبال نمودند. با جود آن در شهر به خاطر چور و چپاول، انگریزها بالای مجاهدین آتش گشودند، بناءً عبداللطیف خان به خاطر حفاظت مجاهدین دستور داد تا گلوله باری توپ ها بر مواضع توپ های انگریزی آغاز گردد. چون توپها از نوع قدیمی بودند و نمی شد از مواضع مستور به دور از دید دشمن آن را فیر کرد، گلوله توپهای انگریزی باریک پایه توپ ما اصابت کرد، توپ از کار ماند و توپچی افغان نیز زخمی گردید. چون مرهم و بنداز در دست نبود، سپاهی زخمی در حالت زار قرار دارد. لشکر نیز شکست خورده و به عقب نشینی از سنگرهای خود آمادگی میگیرد.» (172 - 173)

سپهسالار با شنیدن این پیام به دو سوار محافظ خود هدایت داد تا پیام او را به لشکر رسانیده و لشکر به راه پیمائی ادامه دهند و به عجله خود را در محاذ جنگ برسانند؛ محافظان امر سپهسالار را قبول نکردند و گفتند که وظیفه آنها فقط حفظ جان سپهسالار است و بس. و سپهسالار شخصی دیگری را

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

فرستاد و لشکر پس از سه ساعت یعنی بعد از ظهر به محاذ رسید. سپهسالار دستور داد که سپاهیان اردوی شاهی به کوه‌ها بالا شده هرگاه نیروی انگلیسی را دیدند، بر آنها آتش بکشایند. این بارسواران اردوی شاهی همان بهانه را پیش کشیدند که قبلاً آورده بودند و از فرمان سپهسالار انکار ورزیدند. ظفرحسن، پادشاه میرخان و محمد یوسف خان حاضر شدند این وظیفه را بدوش بگیرند و رهسپار کوه شدند. ظفرحسن می‌نویسد: «فضل خدا بود که نیروهای انگلیسی درکناره دریای گرم توقف کرد و بطرف ماها پیشروی نمود و اگر به پیشروی ادامه می‌دادند، حتماً سپهسالار را با جمله سپاهیان به اسارت می‌گرفتند.» (شرح مزید 174)

«در هنگامی که اطمینان بردل‌های ما حاکم شده بود، از کوه‌های دور دست، جم غفیری را دیدیم که از دریای گرم بطرف سرحد افغانی می‌آیند. بسوی شان سوار فرستاده شد تا احوال آنها را بیاورد. سوار برگشت و خبر آورد که مجاهدان قبیله‌های منگل و جدران اند که همراه با مقادیری از رخت سوی منزل خود رهسپاراند.» سپهسالار تعدادی از آنها را دوباره به طرف سنگر سوق داد و اما «پس از تحقیق واضح شد که وقتی قبیله‌های جدران و منگل بطرف شهر پیشقدمی می‌کردند، افسران انگلیسی از اطراف پایگاه‌های شان برآمده به قلعه تل پناه بردند و بدین ترتیب راه شهر به روی مجاهدین باز گردید. وقتی مجاهدین به شهر وارد شدند، اهالی تل با گرمجوشی از آنها استقبال کردند و برای شان شربت و ماست دادند.» (صفحه 175)

مجاهدین گمان کردند که جهاد پایان یافته و به دکانها حمله کردند و تکه را برداشته بصوب خانه‌های خود براه افتادند. شهروندان تل از این رویه مجاهدین متأثر شدند و همه دکانهای خود را بستند و بدین ترتیب نان و غذا برای مجاهدین دشوار گردید. در این روز نزدیک عصر بخش اعظم لشکر افغانی به میدان جنگ رسید و تا شامگاهان خیمه‌های خود را نصب کردند و به پختن غذا مبادرت ورزیدند. (شرح مزید، صفحه 175 - 176)

«روز دیگر توپ‌های "هویتزر" جرمنی بر بالای پیل‌ها بار شده به سنگر رسانیده شد، سپهسالار برای من گفت به اساس همان خریطه‌ای که در متون آماده شده است، فاصله میان این سنگر و قلعه تل را محاسبه نمایم [در حالیکه ظفرحسن صریحاً اعتراف کرد که هیچ آگاهی از امور نظامی نداشته است]. من با رجوع به خریطه، فاصله آنرا به مایل و گز گفتم، سپهسالار گفت آنرا به متر تبدیل نمایم، زیرا که فاصله انداخت این توپ به اساس متر محاسبه شده است و توپچی‌ها از عملیه تحویل [از گز به متر] بصورت کل بی‌خبر بودند و نمیتوانستند به اساس خریطه فاصله میان دو محل را تعیین نمایند. توپ در عقب کوه و دور از دید دشمن در موضعی جای داده شده بود و از همینرو قلعه تل که هدف گلوله باری بود، به نظر نمی‌آمد و بایست میل توپ از موضع مستور به سوی قلعه گشتانده می‌شد. توپچی این مسأله را هم نمیدانست. از این ناهمی افسران من دریافتم که سپاهیان افغان در وقت آرامی تعلیم رزمی ندیده‌اند... از همینرو سپهسالار شخصاً توپ را به قعه تل نشانه گرفت و آتش کرد. مرمی توپ [تصادفاً] درست بر قلعه اصابت کرد و چون فاصله دقیقاً اندازه‌گیری شده بود، اولین گلوله برگدام قلعه اصابت کرد، باروت و توده‌های گاه‌نخیره شده همه آتش گرفت و از قلعه ستونی از دود سیاه به آسمان بلند شد. مجاهدین با دیدن این وضع به قرارگاه‌های گرد و نواحی شهر که هنوز هم در تصرف انگریزها بود، حمله کردند، لشکر از دیدن این منظره از خوشی در جامه نمی‌گنجید. چند گلوله دیگر نیز به سوی قلعه آتش شد. چون باروت و گلوله آن اندک بود و امید آمدن مهمات نیز از کابل نبود، از همینرو فیرآن توقف داده شد.» (صفحه 177)

«فرمانده انگریز پس از این گلوله باری، هواپیمایش را دستور داد تا سنگر توپ را دریابد، هواپیما به سوی محاذ ما حرکت کرد و از بالای ما گذشت، اما نه موضع توپ را یافت و نه سنگرهای لشکر ما را سراغ کرد بناءً بر ما بم فرو نریخت و بطرف سرحد افغانی پیش رفت و چند دقیقه بعد ما صدای افتادن بم ها را شنیدیم. وقتی شامگاهان به اردوگاه آمدیم، برای ما معلوم شد که آن هواپیما با دیدن خیمه ها چند بم بر آن افکنده است که در اثر آن چند مهتر و چند آشیز اردوگاه زخمی گردیدند... روز دیگر چند گلوله به استقامت از توپ های جرمنی هویتر آتش شد و لشکر به محاصره قلعه دست یازید، اما اینکار ها قرین موفقیت نگشت و امیدی هم به تسلیم شدن افرادی که در داخل قلعه بودند، محسوس نبود و بمباری در آن روز ادامه یافت و وقتی هوا پیما بر سر آنها پرواز میکرد، همه کار و بار خویش را رها میکردند و می گفتند: "جهاز راغی.. جهاز راغی." (شرح بیشتر 178)

«روز سوم جنگ سپهسالار مرا جهت راضی ساختن لشکریان انگلیسی به تسلیم شدن جانب تل اعزام داشت. من با خود پرچم سفیدی را حمل کرده بطرف قلعه بردم تا با فرمانده انگلیسی مذاکره و او را در امر حوالت [تسلیمی] قلعه "تل" به لشکر افغانی راضی سازم. من داخل شهر شدم؛ همه دکانها مسدود بودند، در شهر نه تنها لشکریان، بلکه اهالی نیز به خاطر نبودن مواد اولیه زندگی در مضیقه قرار داشتند. من بوسیله رهنمای خود تاجران و صاحب رسوخان شهر را فراخوانده به آنها اطمینان دادم که به جان و مال شان هیچ زیانی نخواهد رسید... به این ترتیب نخست دکان های خوراکی فروشی و سپس همه دکانهای بازار باز گردیدند و زندگی روال عادی اش را گرفت.... اما سپاهیان داخل قلعه به مقابله ادامه میدادند و بر عابرین آتش می گشودند. از همینرو آمد و رفت میان محاذ ما و شهر با امن و اطمینان صورت نمیگرفت و من به سپاهیان پاسگاه اطلاع فرستادم که اگر آنها خویشتن را تسلیم ما نمایند، مورد عفو قرار خواهند گرفت و اسلحه شان به خود شان واگذار خواهد شد و مورد توبیخ قرار نخواهند گرفت. سپاهیان برخی از پاسگاه با اسلحه خویش نزد ما آمدند و من آنها را به خدمت سپهسالار اعزام داشتم. اما سپاهیان سایر پاسگاه ها که به قلعه تل نزدیکتر بودند، پاسگاه شانرا ترک گفتند و به داخل قلعه پناه بردند. من شب هنگام در شهر اعلان منع رفت و آمد نمودم و مردم را بدون اجازت از بیرون شدن خانه های شان منع کردم تا در تاریکی شب فتنه و فساد رونما نگرند... در حصص مختلف شهر پهره مقرر داشتم تا شب گزیده نمایند... و به این ترتیب من در نخستین شهر آزاد هندوستان نخستین اداره چی ملکی آن مقرر گردیدم و به خاطر همین نظم و انضباط در آن شب کدام حادثه ای رخ نداد.» (179 - 180)

«روز دیگر سپهسالار از همه سنگرها بازدید به عمل آورد و دستور داد که با مشاهده اشاره مخصوص همه یکدم به قلعه گلوله باری نمایند و بعد از ظهر گلوله باری انجام یافت و پس از یک وقفه بار دیگر شروع شد، اما نتیجه ای مطلوب از آن بدست نیامد و مجاهدین نتوانستند داخل قلعه گردند. بعد از ظهر سرک میان کوهات و تل بوسیله هواپیماهای انگلیسی بمباردمان گردید. در آغاز هدف آنها ندانستیم، اما بعد ها ما از کوه های اطراف توسط دوربین های دریافتیم که از این سرک یک تعداد سواران بسوی قلعه روان هستند. برای ما معلوم شد که برای لشکر انگریز مستقر در قلعه همان کمکی رسید که انتظار آنها می کشیدند و به امید آن به پرچم سفید صلح ما کدام اهمیتی ندادند و از تسلیمی اسلحه خود امتناع ورزیدند... قبل از شام همان روز من مشاهده کردم ماشیندارهایی که به خاطر گلوله باری بر پاسگاه های قلعه بسوی دریای گرم فرستاده شده بود، بر قاطرها بار شده، از راه دره های کوهستانی بار دیگر می آیند. من آن سپاهیان را توقف دادم و کوشیدم ایشان را به حرکت دوباره بصوب محاذ اعزام دارم، اما وضع آن سپاهیان به اندازه ای تغییر یافته بود که اگر من اندکی

بیشتر اصرار می کردم، شاید آنها بر من شلیک میکردند. من مشاهده کردم که عقب نشینی سپاهیان از سنگر پایان یافت. به خاطر رساندن این خبر در جستجوی سپهسالار شدم، سرانجام در نماز شام نزد او رسیدم و از ایشان دریافتم که همه سپاهیان پیاده انتهای دریای گرم و سپاهیان مسلح ماشیندارها و توپها را در سنگرهای خود گذاشته و از دستور افسران خویش سرکشی نموده به طرف اردوگاه حرکت کرده اند. باقی لشکر با دیدن این وضع مورال خود را از دست داده و هرکس خودسرانه جهت عقب نشینی بطرف مرز افغانستان آمادگی گرفته است. حتی عده ای از سپاهیان بالای قاطران که برای حمل و نقل اسلحه تخصیص یافته بودند سوار شده راه افغانستان را در پیش گرفتند و وسایل جنگی را با سایر ابزار که بایست قاطرها حمل میکردند، در عقب خود به جا گذاشتند.» (181 - 182)

«رضای الهی همین بود که شام 27 می از کابل فرمان امیرصاحب (امیرامان الله خان) مبنی بر متارکه جنگ با انگریزها برسد. در فرمان آمده بود که انگریزها آزادی افغانستان را پذیرفته اند. اما در عوض روی عقب نشینی لشکر افغانی تا فاصله دورتر از بیست مایل از مرز به توافق رسیده اند، بناءً نیروهای رزمی افغانی که زیر فرمان شما قرار دارند، فوراً سرزمین هندوستان را ترک بگویند و به طرف مرز حرکت کنند و بیست مایل دورتر از سرحد بیایند.» (183)

«با آمدن این فرمان بر فرار و عقب نشینی و شکست سربازان ما که خودسرانه به آن دست یازیده بودند، پرده افتاد. سپهسالار به اساس حکم امیرصاحب از یک طرف به لشکر دستور داد تا به طرف مرز حرکت کند و از طرف دیگر مرا دستور داد تا به فرمانده انگریزها در تله نامه ای به زبان انگلیسی بنویسم و آنرا بدست معتمد خویش که تصادفی [؟] به تل آمده بود، گسیل داشت. در نامه عنوانی فرمانده انگریزها آمده بود که میان حکومت های افغانی و انگلیس متارکه صورت گرفته است و امروز (اول جون) نیز از دوازده بجه شب درین محاذ آتش بس نافذ میگردد.....»

«مردم خوست ازین وضع درهم و برهم [لشکر که روبه فرار گذاشته بودند - کاظم] آگاهی نیافتند و نه موضوع در حلقات رسمی کابل نفوذ کرد. همه گمان میکردند که لشکر در تله به پیروزی دست یافته و صرف به اساس فرمان امیرصاحب عقب نشینی صورت گرفته است. از خوش قسمتی سپهسالار صاحب و گرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست درانظار مردم رنگ فتح و پیروزی را به خود گرفت و بر عزت او افزود.» (صفحه 184) [آنچه با حروف درشت نوشته شده از این قلم است]

سپهسالار طبق فرمان مرکز قوای خود را به بیست مایل از خط سرحدی بیرون کشید، ولی به دلیلی اهمیت استراتژیک پیوار که حمله به کابل از آن طریق به سهولت ممکن بود، از اجرای امر مرکز خودداری کرد، چنانچه ظفرحسن ایبک می نویسد: «سپهسالار به امیرصاحب نامه ای فرستاد که در آن نوشته بود: به استثنای پیوار نیروهای افغانی از همه محاذها به فاصله بیست مایل از مرز عقب نشینی کردند، اما از پیوار یک قدم هم عقب نخواهند رفت. اگر با وجود آن امیر صاحب و کابینه وی به عقب نشینی نیروهای رزمی از پیوار اصرار دارند، او این حکم را نمی پذیرد و نتیجه ننگین این عقب نشینی را نمی تواند بر ذمت خود گیرد. بناءً ترجیح میدهد از عهده اش استعفا دهد تا فرمانده دیگری بیاید و جای او را بگیرد و این حکم را عملی سازد.» (صفحه 186)

سپهسالار برای قناعت دادن امیر یک هیئت سه نفری را به شمول ظفرحسن ایبک وظیفه داد تا به کابل برود و موضوع را به امیر تشریح نماید. ظفرحسن ایبک می نویسد: «روز سوم ما به کابل

رسیدیم و در همان روز به حضور امیر صاحب باریاب شدیم... استحکام سنگر های پیوار را برای امیر صاحب بیان کردیم و به کمک خریطه و میز ریگی اهمیت منطقه را واضح نمودیم و عرض کردیم تا وقتی کوتل پیوار در دست ما باشد، انگریز هیچگاه از طریق خشکه نمی تواند بر کابل حمله کند و از حملات هوایی نباید بیم داشت. اما اگر از پایگاه پیوار نیروهای ما عقب نشینی کنند، اینکار یک اشتباه بزرگ نظامی خواهد بود. بنابراین باید پیشنهاد انگریزها در این ارتباط بایست رد گردد...» (صفحه 188)

این نگرانی سپهسالار بیمورد بود، زیرا انگلیس ها در نظر نداشتند از طریق محاذ جنوبی و کوتل پیوار به کابل حمله کنند، برعکس آنها با تمرکز جدی قوا در محاذ خیبر میخواستند نخست به جلال آباد و سپس کابل را زیر فشار قرار دهند، اما دولت انگلیس به دلایل مختلف با این نظر حکومت هند بر تانوی موافق نبود و اجازه نداد تا قوای انگلیسی از محل اشغالی "دکه" در خاک افغانستان فراتر قدم گذارد.

(ادامه دارد)